

## مصاحبه با آقای ناصر مدنی، پیشکسوت و دبیر اسبق

### فدراسیون شمشیربازی

۱۴۰۰/۱۰/۱۶

سلام. ابتدا تشکر می‌کنم از اینکه این فرصت را در اختیار بنده گذاشتید تا مطالبی در مورد شمشیربازی با شما در میان بگذارم خصوصاً در مورد سابقه خود من.



قبل از اینکه سخن در مورد خودم را آغاز کنم، وظیفه دارم بهترین درودم را تقدیم چهار تن از بزرگانی که نهاد شمشیربازی را در ایران پایه گذاری کردند، بکنم. یک ضرب المثلی از قدیم داریم که گفته اند: "رُم در یک شب ساخته نشد!" و این ضرب المثل دقیقاً برای فدراسیون شمشیربازی فعلی و فدراسیون اسکریم سابق صادق است. بنابراین من درودم را تقدیم روح روانشادان ورزنده، **ابتهاج، مهندس نیرنوری، دکتر عبدالله بصیر آستارایی** بکنم که بنیان گذاران شمشیربازی در ایران بودند. این بزرگواران نهادی را پی ریزی کردند که ممکن است جوانان عصر جدید شمشیربازی ایران بر این امر زیاد واقف نباشند. روحشان شاد و ای کاش ناظر باشند که چه تحولاتی در شمشیربازی ایران صورت گرفته است.

بعد از آن لازم است از کسانی یاد کنم که برای ساخت و ساز بنای فدراسیون و استادیوم های ایران زحماتی بسیار زیادی کشیدند، کسانی که نامشان هرگز برده نشد، و در کمال تاسف در بوته فراموشی سپرده شده اند. یکی از این جوانمردان واقعا زندگی خود را وقف ساختن سالن شمشیربازی مادر در خیابان ورزنده کرد، و وقتی این استادیوم ساخته شد به عنوان یکی از زیبا ترین استادیوم های جهان شد. این جوانمرد کسی نیست **جز حسین برنجی** است. او کسی است که زحمت های فراوانی کشید و وقتی ما در استراحت بودیم یا تمرین می کردیم این جوانمرد در کوره پزخانه ها به دنبال آجر مناسب می گشت تا مصالح ارزان و خوب در اختیار فدراسیون قرار داده شود تا این ساختمان ساخته شود.

این از یک سو، و از سوی دیگر **همت آقای مهندس نیرنوری** بود که ارتباط خاصی با دکتر اقبال داشت که توانست قسمت عمده بودجه سالن شمشیربازی در استادیوم خیابان ورزنده را به عهده بگیرد. روح همه آنها شاد باد و امیدوارم از ما راضی باشند هرچند که ما نتوانستیم قدر آنها را بدانیم و کاپی به نام آنها بگذاریم. امیدوارم جوانان بعد از ما این مهم را انجام بدهند.

همچنین لازم است یادآوری کنم از دیگر کسانی که برای شمشیربازی واقعا زحمت کشیدند و هیئت های شمشیربازی ما را راه اندازی کردند و در هیئت های استان های مختلف زحمت کشیدند. از آنجایی که دوست ندارم صحبتم طولانی شود، من بطور خلاصه این افراد را معرفی می کنم: آقای صادق طیبی در اصفهان سنگ تمام گذاشت، آقای شاپور زرنگار در کرمانشاه، آقای هاشمی در خوزستان و آقای روانشاد صابر کارآمد همراه با جناب سرهنگ بیگی که برای راه اندازی هیئت خراسان و جذب و تربیت بازیکن ها واقعا سنگ تمام گذاشتند. البته هیئت های دیگری هم بودند که ذکر آنها باعث مطول شدن کلام من می شود.



بنابراین یاد کردن از آنها برای من امری واجب بود خصوصا، همان طور که عرض کردم، آقای حسین برنجی که در ساختن سالن شمشیربازی در استادایوم مادر در خیابان ورزنده سنگ تمام گذاشتند. و همین طور فراهم کردن تسهیلات بسیار زیادی در ساخت و ساز سالن شمشیربازی در مجموعه پنج سالنه که المپیک آسیایی در آن برگزار شد. به هر طریق، این قسمت عمده ای از تاریخچه شمشیربازی بود که می خواستم آن را یادآوری کنم و لازم بود یادی از این افراد بشود تا به فراموشی سپرده نشوند.

اما اگر قرار باشد در مورد خودم صحبت کنم ابتدا در مورد نحوه ورودم به شمشیربازی شروع می کنم. داستان آن این گونه بود که روزی با دوست عزیزم کریم حنیف نیا به دیدن فیلمی رفته بودیم که کورنر وایلد در آن بازی می کرد و همه فیلم در مورد شمشیربازی بود که هیجان زیادی در آن بود. بنابراین وقتی از آنجا بیرون آمدم به کریم گفتم: "کریم، شمشیربازی در ایران وجود دارد یا نه؟" کریم به من گفت: "ممکن است وجود داشته باشد!" بالاخره با هم تفحص کردیم و فهمیدیم که آن جایی که می تواند مرجعی برای اطلاعات باشد، سازمان تربیت بدنی وقت بود.

به آن سازمان مراجعه کردیم، دقیقا یادم هست که روز چهارشنبه بود. به ما گفتند که فدراسیون شمشیربازی سالنی دارند در استادایوم محمدرضا شاه که درست پهلوی سازمان تربیت بدنی بود. چهارشنبه ما به منزل رفتیم و پنجشنبه به سالن ورزشی شمشیربازی مراجعه کردیم. بعد از ظهر حدود ساعت ۴ یا ۴:۳۰ بود که به اتفاق آقای کریم حنیف نیا رفتیم و درب سالن را زدیم. خوشبختانه یک انسان بسیار خوب، خندان، با ادب و با فرهنگ به نام آقای عبدالله قلی پور درب سالن را به روی ما باز کرد و با کمال فروتنی ما را به سالنی که در زیر پله های استادایوم بود راهنمایی کرد. سالنی بسایر کوچک که خاطرات بسیار خوبی از آن سالن دارم. وارد سالن شدیم. دیدیم عده کثیری از بچه ها لباس های سفید پوشیده اند و مشغول تمرین هستند، که برای ما خیلی جالب بود. یک میز در آن سالن بود که پشت آن چندتا صندلی گذاشته بودند. آقای قد بلند و بسیار خوشرویی پشت میز نشسته بود. به ایشان مراجعه کردیم. ایشان آقای حسین برنجی بود. به او گفتم که ما می خواهیم اسم نویسی کنیم. او در پاسخ گفت: "شما می توانید ۳ روز در هفته به اینجا بیایید و تمرین کنید." این بنیاد اولین گفتگوی من با آقای حسین برنجی در آن سالن شمشیربازی بود که در آن زمان به آن سالن شمشیربازی محمدرضا شاه گفته می شد.

من به اتفاق آقای حنیف نیا ۳ روز در هفته یعنی یکشنبه، سه شنبه و پنجشنبه برای تمرین به سالن می رفتیم. کسی که برای اولین بار شمشیر به دستمان داد، خدا رحمتش کند، آقای هاشمی بود. ایشان قدم جلو، قدم عقب، حمله و مسائل ابتدایی را به من یاد داد. متعاقب آن متوجه شدم که مایسترو به من توجه خاصی دارد.



بعد از آقای هاشمی خود مایسترو که نامش **آنیللو پاساریللو** بود با بنده کار کرد. او یک مربی ایتالیایی بود که بنیان گذار شمشیربازی مدرن در ایران شد. البته غفلت نباید کرد که ما باید ستایش گر مربی قبلی خودمون نیز باشیم که با کمال تاسف من ایشان را ندیدم و خیلی دلم می خواست او را ببینم. در آن زمان او با گروه اولیه شمشیربازی در هتلی یا محلی، اگر فراموش نکرده باشم، به نام باشگاه ایران کار می کرد. سن ایشان کمی بالا بود و در عین حال بنیاد یک شمشیربازی مدرن خوبی را در ایران بنیان نهاد، منتها به دنبال ایشون مایسترو آمد. ایشان در قراردادی که بسته بود فقط برای تدریس به تیم ملی آمده بود.

این مربی جوانمرد که خدا رحمتش کند با همه از صفر شروع به درس دادن می کرد، و حتی شاگردهای جدیدی که می آمدند خود ایشان آنها را زیر پروبال می گرفت. من مدت ها از ایشان درس گرفتم. حضور فعال من در سال ۱۳۳۸ شروع شد. در ابتدا بعد از ۳ الی ۴ ماهی که تمرین کردیم مسابقاتی برگزار شد که من هم در این مسابقات شرکت کردم ولی نتوانستم هیچ نتیجه ای بگیرم. در این مسابقات عدّه کثیری از دوستان بسیار قدیمی ما شرکت کرده بودند، البته این مسابقات به نام مسابقات مبتدی ها نام گذاری شده بود. من نتوانستم در این مسابقاتی کار خاصی را انجام دهم اما ۶ ماه بعد از آن در اولین مسابقات رسمی شرکت کردم و رقبایی که قبلا مرا مغلوب کرده بودند شکست دادم. خیلی ها بودند اما فقط یکی فیما بین آنها که به قول قدیمی ها خیلی گرگوری می خواند دوست خوب ما آقای **صمصام بختیار** بود. ایشان جوان بسیار خوب، فهمیده، مودب، با فرهنگ و بسیار فرهیخته بود. او در مسابقات قبلی مرا شکست داده بود اما در مسابقات ۶ ماه بعد نتوانستم او را شکست بدهم. نه تنها ایشان بلکه بسیاری از کسانی که در مسابقات قبلی شرکت کرده بودند را نیز برای اولین مرتبه شکست دادم و تقریبا در کمتر از یک سال نتوانستم قهرمان اول مبتدی ها بشوم.

بعد از آن مسابقات دیگری بنام کاپ شاپور غلامرضا گذاشتند. بازهم در بین همان بچه ها و تعداد کثیری از بچه های قدیمی من این کاپ را برنده شدم. متعاقب آن مسابقات داخلی دیگری هم ترتیب داده شد. آرام آرام به تجربه من افزوده می شد. قوی تر شدم و مرتب چیزهای جدیدی آموختم. مربی من واقعا دلسوز بود و خوب درس می داد. پاساریللو هم فلوره درس می داد، هم سابر و هم ایه. خودش یکی از سابرست های

معروف شهر خود به نام اسکارا در ایتالیا بود، و تقریباً معروف بود. خدا رحمتش کند ایشان در ساعاتی که با بچه ها کار می کرد سنگ تمام می گذاشت و هیچ غفلتی در کارش نبود، همان طوری که مربی اسبق ما غفلتی در کارش نبود. این دو مربی نهاد یک شمشیربازی مدرن را در ایران نهادند.

من بعد از این مسابقات تمریناتم خیلی سنگین شد و در کنار گرفتاری هایی که در آن زمان داشتیم می توانستم ۳ روز در هفته از ساعت ۴ تمرین را شروع کنم و گاهی اوقات تا ساعت ۷ شب مشغول بودیم و در تمرینات مان هیچ کوتاهی نمی کردیم. حریف هایی که در آن زمان داشتیم حریفان بسیار جدی بودند. نسل اول و نسل دوم. نسل اول شامل آقایان تراب پزشکی، سیروس پزشکی، رادپی، هوشمند الماسی، شاپور زرنگار، بیژن زرنگار، صادق طیبی، به همین ترتیب عده کثیر دیگری نظیر عباس افضلی، احمد اکبری جاوید، نبوی، دکتر جمشید زند، سرژیک آسادوریان، کریم حنیف نیا، حسین گیلان پور، حسن گیلان پور، منوچهر تیرگری، دوست مرحوم عزیزم آقای تمیمی. همچنین اسفندیار زرنگار که بسیار افتاده، فرهیخته و روح آرامی داشت و آقای فخرالدین نوری زاده (پدر جمشید نوری زاده) که مردی خوشرو و نازنینی بود. وقتی ایشان وارد سالن می شدند دل ما واقعا شاد می شد. او انسان بسیار خوب و وارسته ای بود. همچنین عده خیلی زیادی وجود داشتند که اگر من بخواهم این اسامی را بنویسم یا بشمارم خیلی طولانی خواهد شد. روح همه درگذشتگان این جمع شاد و امیدوارم فدراسیون شمشیربازی هر روز قدم های بلندتری بردارد.



خود آقای کریم حنیف نیا و بسیاری از ما هم فلوره بازی می کردیم، هم ایه و هم سابر. اما من هرگز ایه بازی نکردم. یعنی اینکه درس نگرفتم و فقط در ۲ مسابقه ایه شرکت کردم که در یکی از آنها سوم شدم و دیگری در سال ۱۹۶۴ بود که مسابقات گزینشی المپیک بود.

ایران برای اولین بار در سال ۱۹۶۱ با یک گروه ۵ نفری در مسابقات جهانی ایتالیا شرکت کرد که شامل آقایان هوشمند الماسی، بیژن زرنگار، صادق طیبی، رادپی و خودم می شد. و یادم نیست که کس دیگری همراه ما بود. آن سال سال بسیار پرتجربه و سال بسیار خوبی برایمان بود چون ما برای اولین بار در چنین مسابقاتی شرکت می کردیم. ما آنچنان قوی نبودیم. اما ظرف مدت کمی توانستیم تجربه بسیار بالایی کسب کنیم. بطور مثال در اسلحه ایه که در برابر تیم انگلیس قرار گرفته بودیم بازی ما خیلی حساس شده بود. مسابقه ما در زمان پایانی مسابقات برگزار می شد و همه پیست ها خالی بود. ما بودیم و تیم انگلیس و متاسفانه با امتیاز خیلی نزدیک به آنها باختیم. تیم انگلستان توسط سیسیل دوپوما تربیت می شد. کوچ آنها ایشان بود. او انسان خیلی متکبری بود، طوری که در انتهای بازی رو به ما کرد و گفت: "شمشیربازان ایرانی حدود ۱۵ سال از ما عقب تر هستند!" این حرف در خاطره من اثر خیلی بدی گذاشت و هرگز این حرف را فراموش نمی کنم چون این یک توهین بزرگی به ما بود.

سال‌ها گذشت، در حقیقت تا سال ۱۹۶۴ که ما در مسابقات المپیک شرکت کردیم. قبل از شرکت در مسابقات المپیک اردویی داشتیم در دانشکده افسری. یاد آن زمان‌ها بخیر، مایسترو هم سنگ تمام گذاشت، ما شبانه روز مشغول تمرین بودیم. همه ما باهم مشغول تمرین بودیم. تا اینکه ۴ یا ۵ نفر انتخاب شدیم و به مسابقات المپیک رفتیم. متأسفانه به دلیل کسر بودجه نتوانستیم مربی خود را همراه مان ببریم، بنابراین در آنجا خودمان به همدیگر درس می‌دادیم.

یادش بخیر بیژن خان راه، که یکی از دوستان بسیار صمیمی من بود، خدا رحمتش کند. در اینجا یک نکته را باید به شما یادآوری بکنم که چه نسل اول و چه نسل دوم (البته من از نسل سوم اطلاع واثقی ندارم و نمی‌توانم در مورد آن قضاوت کنم)، چه در بین خانم‌ها و چه در بین آقایان، من به خاطر نمی‌آید که مشاجره‌ای یا اختلافاتی هرگز وجود داشته باشد، البته اختلاف تکنیکی ممکن بود وجود داشته باشد اما تحت هیچ شرایطی هیچکدام از ما نسبت به دیگری هتاک‌گری نکردیم، و هر زمانی که بین ما دلخوری ایجاد می‌شد با کمال ادب و فرهنگ، واقعا با فرهنگ، حل می‌شد.

یک مثال ساده برای تان نقل می‌کنم، اینکه بین من و بیژن همیشه رقابت بود، یک رقابت خیلی شدید و خیلی بزرگ، اما این رقابت با توجه به دوستی، محبت و الفتی که بین ما بود تحت هیچ شرایطی بر دوستی ما تاثیر نگذاشته بود. من از زمانی که شمشیربازی را شروع کردم رقیبم حتی الماسی هم نبود بلکه تنها رقیب سرسخت من بیژن بود. او بازیکن بسیار تکنیکی بود و شعور بسیار بالایی نسبت به شمشیربازی داشت. من مابین بچه‌ها کمتر کسی نظیر او دیده بودم. البته کسان دیگری بودند که فوق‌العاده خوب بازی می‌کردند.

در مورد خانم‌ها تا جایی که یادم هست سیمین قدیری، لیلی، شریعت‌مداری، گیتی محبان، مریم آچاک و تعداد خیلی زیاد دیگری برای تمرین به سالن می‌آمدند.



من ۲ ویژگی را از دو کس همیشه باید بگویم، یکی از آنها سرژیک آسادوریان بود، ایشان امکان نداشت حریفی راه، حتی اگر ۴ ضربه از او عقب بود، رها کند و تا دقیقه آخر نفس طرف مقابل خود را می‌گرفت تا اینکه بازی به انتها برسد. او بسیار خوب بازی می‌کرد و هیچ وقت در مقابل حریف تن به آسایش نمی‌داد.

و یکی از خوش تکنیک ترین بازیکنان الماسی بود. پرویز الماسی. ایشان خیلی خوش تکنیک بود، او دارای تکنیک خیلی خوبی بود، اما نمی توانست آنچنان که باید و شاید تکنیک خود را با روحیه بالا که می بایست داشته باشد به اجرا بگذارد. ولی بازیکن بسیار قوی و خوبی بود.

همه این بازیکنانی که اسم بردم هم سابر بازی می کردند، هم فلوره و هم ایه. و از آن سال تا کنون، بگذارید خیلی روشن تر بگویم، یعنی از سال ۱۳۴۰ تا سال ۱۳۴۶ بطور مداوم قهرمان اول فلوره و قهرمان دوم یا سوم سابر بودم و در طول این ۶ سال هیچ کسی نتوانست مرا در رشته فلوره شکست بدهد.

و بعد از سال ۱۳۴۶ من آرام آرام کناره گیری کردم، بله من میبایستی کناره گیری می کردم زیرا نسل جدید در راه بود و ما می بایست احترام خود را با دستان خود حفظ می کردیم و نسل جدید را به بازی بگیریم. و شایسته نبود که ما به خاطر غرور خودمان بخواهیم نسل جوان را زیر پای مان بگذاریم. البته من هنوز هم همین عقیده را دارم، که نسل جوان یک پدیده تازه ای است، آنها با فکر جوان و با انرژی جوان به پیش می روند و باید برای آنها احترام قائل شد.

بعد از اینکه مسابقات ۱۹۶۴ را گذراندیم به تهران برگشتیم. من در این سال در این مسابقات توانستم در رشته فلوره بدرخشم. من توانستم دو نفر از قوی ترین قهرمانان اروپا را شکست بدهم، طوری که نیرنوری از شدت شادی گریه می کرد. او خیلی به من افتخار می کرد که توانسته بودم چنین کاری را انجام بدهم.

پس از برگشت به ایران مدتی گذشت، و متعاقباً در مسابقات جهانی همان سال در ترکیه شرکت کردیم. ما باید در ۲ شهر ترکیه مسابقه می دادیم، ابتدا در آنکارا و فینال مسابقات در استانبول انجام می شد. در آن سال من در رشته سابر شرکت کردم، در فلوره هم شرکت کردم که در فلوره در بخش قضاوت مشکلات بزرگی داشتیم. این مسابقات از نظر داوری و قضاوت شمشیربازی واقعا افتضاح بود. در سابر توانستم مقام پنجم آن مسابقات را کسب کنم.



تمام این مطالبی که به شما گفتم تحت هیچ شرایطی اجازه ندادم در جراید درج بشود، و هرگز با هیچ مصاحبه کننده ای مصاحبه نکردم. نه به این کار علاقمند بودم و نه مشتاق این بودم که مصاحبه کنم. این طرز فکر بطور کلی از همان دوره جوانی در طریقتم نبود. در حالی که در رادیو

و تلویزیون از دوستان بسیار خوبی در بخش ورزشی برخوردار بودم. خصوصا در کیهان ورزشی دوست عزیزی داشتم بنام آقای حمیدی که مکررا از من می خواستند تا مصاحبه ای با او داشته باشم اما من زیر بار نمی رفتم. باور کنید این اولین گفتگوی طولانی است که من با شما دارم و السلام! و هرگز با کس دیگری گفتگویی نداشته ام.

بعد از این مسابقات ما به ایران برگشتیم و در سال ۱۳۴۶ که آخرین مسابقاتم را دادم از مسابقات کناره گیری کردم. و تا مدتی تنها برای تمرین به سالن می آمدم تا زمانی که الماسی پیشنهاد دبیری فدراسیون را به من دادند. حکم دبیری من توسط خوسروانی صادر شد و من از آن زمان دبیر فدراسیون شدم.

در اینجا لازم است درباره ساخت و سازهایی که برای احداث سالن شمشیربازی می شد اشاره ای بکنم و همان طور که گفتم آقای حسین برنجی در این کار خیلی زحمت کشیدند. آقای الماسی هم واقعا با روح مدرنی که داشت کمک زیادی کرد. او واقعا دوست داشت که شمشیربازی ایران جهش بسیار بزرگی بکند، به همین دلیل با لیاقتی که داشت توانست نه تنها رئیس فدراسین شمشیربازی بشود بلکه توانست رئیس کنفدراسیون شمشیربازی آسیا نیز بشود. دبیر او آقای **مهماندوست** بود که یکی از شمشیربازهای قدیمی و یکی از پیشکسوت ها بود، که من واقعا برای همه آنها احترام قائل هستم، و هنوز هم که هست دست همه آنها را می بوسم.



من در زمانی که دبیر بودم قرار بود در سال ۱۹۷۳ و ۱۹۷۴ یکی از بزرگ ترین مسابقات در ایران برگزار شود که مسابقات المپیک آسیایی بود، که خوشبختانه در این مسابقات ما توانستیم مقام بالایی داشته باشیم و با توجه به مدال های طلایی که عزیزان ما آوردند باعث شد ایران مقام اول آسیا را کسب کند.

در اینجا باید تذکری بدهم که آن سالنی که ساخته شد، یکی از زیباترین و بزرگ ترین سالن های شمشیربازی جهان بود. ما در آن پیست های متعدد و چندین سالن تمرین داشتیم. ما برای این مسابقات این سالن های تمرینی را طوری تقسیم کرده بودیم که هر کدام از آسیایی ها که در مسابقات شرکت کرده بودند می دانستند در کجا باید تمرین کنند. و شعار مسابقات این بود که نه رنگ و نه سیاست حق دخالت در این مسابقات ورزشی را ندارند. و من واقعا با قدرت تمام این اصل را در آن سالن پیاده کردم. نه چینی ها، نه اسرائیلی ها و نه کره ای ها هیچ کدام نتوانستند اعتراضی داشته باشند. و در برخی موارد این گروه ها را در یک سالن تمرینی برای تمرین کنار هم می گذاشتم.

خوشبختانه در این برنامه ریزی کسی که خیلی به من کمک کرد مرحوم **صابر کارآمد** بود. باور کنید در تمام طول این مسابقات، یعنی مسابقات بازی های المپیک آسیایی، آقای **پییر فری** رئیس فدراسیون بین المللی شمشیربازی حضور داشت، و وقتی سالن شمشیربازی را دیدند بهت زده شده بودند. می دانید که معمولا اصطلاح "کورنوسو!" به فرانسوی ها اطلاق می شود، یعنی اینکه بینی شان سربالاست. وقتی او سالن را دید ابتدا سوال کرد که آیا ما از فدراسیون بین المللی کمکی گرفته ایم. بنده به او گفتم که خیر و تنها کمکی که گرفته ایم بخش فنی ما بود، که کنترل اسلحه به عهده او بود. تنها یک نفر و السلام!

وقتی سالن را با آن تجهیزات دید واقعا مقهور هیبت سالن شد و بی نهایت متعجب شده بود. که سالن چقدر خوب بود و از همه مهم تر این بود که نحوه برگزاری مسابقه طوری بود که یک دقیقه بعد از هر مسابقه تمام نتایج را در باکس هایی که برای هر یک از تیم ها در نظر گرفته بودیم گذاشته می شد. خوشبختانه آخرین مسابقاتی که انجام شد مسابقات سابر بود. من دقیق یادم می آید که ۱۰ دقیقه بعد از پایان مسابقات، بولتن تمام نتایج مسابقات شمشیربازی را با یک گزارش توجیهی آماده کردم و برای همه فرستادم. و یکی از آنها را هم در حضور آقای الماسی که رئیس فدراسیون شمشیربازی بود به آقای پییر فری تقدیم شد. ایشان سوال کرد که آن بولتن در مورد چه چیزی هست، که به او گفتم که آن نتایج مسابقات بود. او باور نمی کرد که ما در این مدت کم این کار را بکنیم در حالی که دو تاپیست بیشتر نداشتیم. یادشان بخیر زیرا آنها وظایفشان را به خوبی انجام می دادند. و وقتی ایشان نتایج را دید باعث تعجبش شده بود. ضمن اینکه ایشان از مسابقات خیلی راضی بودند.

برای مدت ها من دبیری فدراسیون را به عهده داشتم و کارهای زیادی انجام شد و تا جایی که می توانستم و در قدرت ید من بود من برای شمشیربازی هر کاری را انجام می دادم. و اگر نواقصی و انتقادی هست من آن را به عهده می گیرم و با کمال میل این کار را می کنم و خوشحال می شوم اگر از من انتقادی هست به من گفته بشود، اما خوشبختانه در تمام جرایدی که در آن سال منتشر شد ممکن بود از دیگران انتقادی بشود اما از فدراسیون شمشیربازی هرگز!



امیدوارم این مختصر تاریخچه ای که من برای شما بیان کردم برای همه مفید واقع شود. و اگر سوالی در مورد خودم هست بنده برای قضاوت حاضر هستم اما اگر در مورد دیگران باشد هرگز قضاوت نخواهم کرد. خدا نگهدار تان باشد و ایران ما پاینده باشد.